

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در استصحاب کلی بود به اصطلاح آقایان و عرض کردیم استصحاب کلی پیش ما کلاً اشکال دارد و لذا خیلی وارد بحثش نمی شویم و چون بعضی از مطالبی که گفته شده در اثنای بحث آن ها را متعرض می شویم به خاطر فوایدی که دارد، آن وقت در باب استصحاب کلی مشهورشان سه قسم کردند، یکی اولی که خب عرض کردیم مطلب اشکال ندارد، دوم این بود که کلی مردد باشد بین فرد طویل و قصیر به قول آقایان، مثلاً نمی دانیم مثال معروفشان حالا حدث اصغر و اکبر را مثال زدند، دوران امر بین این دو تا چیست، آن وقت وضو بگیرد بعد می گویند که این جا استصحاب بقای حدث می کند و باید غسل هم انجام بدهد تا یقین به زوال حدث داشته باشد، عرض کردیم حدث از قبیل کلی نیست، حالا آقایان فرمودند، از قبیل دو فرد است، حدث اصغر غیر از حدث اکبر است، مثال دیگری که فرمودند عرض کردیم همان مسئله فیل و پشه است که عرض کردیم مناسبتی ندارد، و یک بحث دیگری به مناسبتی پیش آمد که عرض کردم مدت ها یعنی الانش هم هست در حوزه ها به عنوان شبهه عبائیه مطرح شد، آن شبهه عبائیه یک ربطی به استصحاب کلی از یک جهت داشت نه این که مطلقاً، آن شبهه عبائیه این بود که اگر ما بدانیم یا طرف اسفل یا طرف اعلای عبا نجس است، یکی از این دو طرف، خب آن جا علم اجمالی منجز است یجب الاجتناب از هر دو، آن وقت بنا بر معروف اگر شیء تری با یکی از دو طرف ملاقات بکند ملاقی احد اطراف متنجس نمی شود، نجس نمی شود، این بنا بر معروف، البته اگر ما چیزی را استصحاب نجاست کردیم ملاقیش نجس می شود، این هم به قول آقایان مشق شب، با این که ما هم استصحاب هم اصالة الاختیار را جز اصول می دانیم، ابداعی می دانیم، اگر یک شیئی سابقاً نجس بود استصحاب نجاست کردیم ملاقی او نجس می شود اما اگر به علم اجمالی می دانیم که یا این نجس است یا آن، ملاقی با احد اطراف با این که به حسب علم اجمالی یجب الاحتیاط، یجب الاجتناب می گویند نجس نمی شود، خب این هم به قول شوخی معروف مشق شب که چرا یکیش می شود و یکیش نمی شود.

.....

علی ای حال کیف ما کان بنا بر این مطلب که ملاقی احد اطراف نجس نمی شود لکن ملاقی مستصحب النجاسة نجس می شود. آن وقت این فرض را این جوری کردند که اگر شما طرف اسفل عبا را بشورید یعنی یقین به پاک شدنش بشود آن وقت در این جا این سوال را کردند که اگر مثلاً دست تر با هر دو طرف ملاقات بکند، هم اسفل و هم اعلاء، آیا بعد از ملاقات حکم به نجاست می شود یا حکم به طهارت می شود؟ عرض کردیم این معروف شد چون فرض در عبا کردند، اختصاص به عبا ندارد، حالا معروف به شبهه عبائیه شد، سرّ اشتهاش به شبهه از این جهت شد.

آن وقت این جا آمدند گفتند اگر شما بیایید بگویید نجس می شود خب یکیش که طرف علم اجمالی است که ملاقی احد اطراف نجس نمی شود، یکیش هم که یقیناً پاک است پس این را اگر می خواهیم بگوییم نجس می شود چرا این نجس نمی شود.

اگر بخواهیم بگوییم نجس نمی شود طاهر است خب استصحاب نجس نمی شود، چون شما علم به نجاست که داشتید، با شستن یک طرف که علم به طهارت پیدا نکردید، استصحاب می کنید نجاست را، پس شما با مستصحب النجاسة ملاقات کردید، قاعدتاً باید حکم به نجاست بشود، این فرض دومش استصحاب کلی است، بحثش ربطش به مانحن فیه در استصحاب کلی این جاست پس بنابراین یکی خود مسئله به عنوان فرع فقهی مطرح می شود و یکی هم به عنوان همین بحث اصولی که آیا در این جا یا باید رفع ید بکند از آن قاعده ای که ملاقی احد اطراف نجس نمی شود بگوییم نه این جا نجس می شود یا رفع ید بکند از استصحاب کلی چون بالاخره شما کلی نجاست را می دانستید مابین طرف اعلا و اسفل الان یک طرف را شستید، خب استصحاب بقای نجاست، استصحاب بقای نجاست مشکل ندارد، این خلاصه اشکال و خلاصه بحث.

اما به نظر به فتوی عرض کردم اولاً مرحوم نائینی می گوید پاک است، مرحوم آقای خوئی می فرماید نجس است، ملاقی این دو طرف نجس است، مرحوم آقاضیا هم تفصیل قائلند، به لحاظ پاکی پاک است اما در این نمی شود نماز خواند، یعنی این اثرش، البته ایشان اثر نماز خواندن گفتند، آثار دیگه هم دارد، فرق نمی کند، این را نمی شود، این سه تا قول در مسئله به لحاظ فتوا وجود دارد و

بینیم که به لحاظ تحلیل اصولیش و فرض اصولیش چطور می شود؟

عرض کردیم مرحوم نائینی در این صفحه ۴۲۱ یک مقدمه ای چید، آخرش گفت که حکم مسئله عبائیه از این جا در می آید، اول شبهه عبائیه را، ما اول شبهه را مطرح کردیم بعد آراء را، ایشان اول یک مقدمه ای چیدند که بعد نتیجه گرفتند در شبهه عبائیه حکم به طهارت است، این خلاصه نظر مبارک ایشان.

ثم لا یخفی علیک، من دیگه کلام آقای خوئی را اجمالا می گویم، آقایان خودشان مراجعه بکنند.

لا یخفی علیک، البته عرض کردم مرحوم آقای خوئی این طور که در مصباح آمده ظاهرا خودشان که درس آقای نائینی رفتند نائینی جواب دیگری گفته، این جواب مال دوره قبل از مرحوم آقای خوئی است، ایشان نوشته که مرحوم آقای نائینی دو تا جواب دادند، در دورتین، آن وقت جواب اول را که آورده همین که این جاست در قواعد الاصول است، ظاهرا جواب دوم باید در آن دوره ای باشد چون آقای خوئی دوره آخر مرحوم نائینی بودند که اجود التقریرات را نوشتند

ثم لا یخفی علیک أن محل الکلام فی استصحاب الکلی أنما هو فیما إذا کان نفس المتیقن السابق بهویته

حالا شاید ایشان تعبیر هویت کرده در مقابل فردیت، مراد از استصحاب کلی این است که خود کلی بهویته مرددا بین ما هو مقطوع الارتفاع و ما هو مقطوع البقاء، مثل این سه مثالی که ایشان زدند، یکی حدث بود، یکی مثال پشه و فیل و یکی مثال عبا، عرض کردیم مثال ها خیلی ربطی ندارد.

کامثلة المتقدمة و اما إذا کان الاجمال و الترديد فی محل المتیقن،

این مطلب را اول بحث هم دیروز گفتیم، روز قبل هم گفتیم، مرحوم نائینی می گوید استصحاب فرد مردد غیر از استصحاب کلی است، این دو تا با همدیگه باید فرق داشته باشند، استصحاب فرد مردد ربطی به استصحاب کل ندارد، این خلاصه نظر ایشان. این که می گوید محل متیقن و موضوعی، می خواهد بگوید اگر به محل خورد می شود فرد، و لذا مرحوم آقای خوئی هم، گفتم عبارت ایشان را نمی خوانم، در حقیقت ایشان استصحاب فرد مردد می کنند چون ایشان می گوید شما می گوئید یک نخ از این عبا یا یک طرف از این عبا که ولو شما نمی دانید، طرف مجهول، یک طرفی نجس بود حالا هم همان نجس هست لذا ایشان می گوید مهم نیست، ما این

.....

را استصحاب می کنیم چه کلی باشد چه فرد مردد، روشن شد؟ پس در حقیقت آقای خوئی با مرحوم نائینی در مبنا اختلاف دارد، روشن شد؟ این عبارت آقای نائینی چون ممکن است یکی برایتان سخت باشد با این توضیح من روشن شد. البته عرض کردم خود مرحوم نائینی از صفحه ۱۲۵ این جلد این چاپی که دست من هست تا ۱۳۴ راجع به استصحاب فرد مردد، در ذیل اشتغال متعرض شدند، این جا هم حواله به آن جا دادند، غرض اگر، مرحوم نائینی می فرمود به تعبیر خود نائینی اگر شک در کلی در هویت کلی بود این بحث استصحاب کلی است اما اگر در فردش بود این استصحاب فرد مردد از کلی نیست، ربطی هم به استصحاب کلی ندارد و جاری هم نمی شود، خود آن شک در بقا کافی است که شما باقیش بدانید، احتیاج به تنزیل ندارد.

پرسش: استصحاب فرد مردد را قبول ندارند؟

آیت الله مددی: نه اگر فرد مرددی بوده می گوئیم هنوز باقی است مثلا لکن دیگه احتیاج به استصحاب ندارد.

پرسش: پس چی واقع شده؟

آیت الله مددی: خودش، مثل قاعده اشتغال یعنی اگر یقین داشتیم یعنی به عبارت اخری یقین داشتیم به نجاست، خیلی خب، حالا هم باید یقین به طهارت پیدا بکنیم، خیلی خب، نتیجه اش این می شود که در این لباس نمی شود نماز خواند اما ملاقی اثر دیگر دارد، این خلاصه حرف آقاضیا است.

و اما إذا كان الاجمال و التردد في محل المتيقن و موضوع المتيقن لا في نفسه

این محل و موضوع را برای این آورد که فردش بکند، خلاصه اش. هویت یعنی کلی، محل و موضوع یعنی فرد، آن وقت فرد می شود مردد، فهذا لا يكون من استصحاب الكلی، عرض کردم چند مورد در این جا الاستصحاب الكلی چاپ شده، ان شا الله غلط مطبع است، صحیحش استصحاب الكلی بدون الف و لام، استصحاب الف و لام ندارد، به نحو اضافه، و خیلی جاها هم درست چاپ کرده و دیروز اشاره کردیم ملانقطی است در این مصباح آقای خوئی اینی که چاپ شده یک دانه هم غلط من ندیدم، همه را استصحاب الكلی چاپ

کردند، دقت کردند، ایشان چند جایی دارد، الاستصحاب الکلی، چند جا هم دارد الاستصحاب الکلی، آن جایی که الاستصحاب است غلط است.

بل یكون كاستصحاب الفرد المردد، چون اگر به موضوع خورد الذي تقدم المنع عن جریان الاستصحاب فيه عند ارتفاع احد فردی

الترديد، و لذا سه تا مثال می زند

و لو علم بوجود حيوان خاص في الدار

مثلا یک انسانی، حالا چرا حیوان آورد؟

و تردد بین آن یكون في الجانب الشرقي أو في جانب الغربي ثم انهدم الجانب الغربي و جانب غربی از بین برود

و احتمال أن يكون الحيوان تلف بانهدامه أو علم، این جا فرد مردد است، فرد مردد استصحاب جاری می شود.

و لو علم بوجود درهم خاص لزيد في ما بين هذه الدراهم العشر ثم ضاع احد الدراهم فاحتمل أن يكون هو درهم زيد.

مرحوم آقازیا و مرحوم آقای خوئی روی این سه تا مثالی که مرحوم آقای نائینی زده مناقشه کردند، مرحوم آقازیا یک مناقشه ای

در این مثال ها کرده که آیا هر سه از قبیل استصحاب فرد مردد است، گفتیم مناقشه مثال را کار نداریم.

أو علم بإصابة العباء نجاسة خاصة

این همان شبهه عبائیه

و تردد محلّها بين كونها في الطرف الأسفل أو الأعلى ثم طهر طرفها الأسفل

پایین آن را

ففي جميع هذه الأمثلة استصحاب بقاء المتيقن لا يجري، و لا يكون من الاستصحاب الكلّي، لأنّ المتيقن السابق أمر جزئي حقيقيّ

یک حیوان معینی بوده

لا تردید فيه، و إنّما التردید في المحلّ و الموضوع

آقاضیا هم اشکال می کند، مرحوم آقای خوئی هم اشکال می کند

فهو أشبه باستصحاب الفرد المردّد

و لذا مرحوم آقای خوئی در مقام جواب وقتی جواب می دهد می گوید مهم نیست، اسمش استصحاب کلی باشد یا فرد مردد، معلوم می شود ایشان در مبنا با مرحوم نائینی مخالف است.

عند ارتفاع أحد فردی الترديد، و ليس من الاستصحاب الكلّي. و منه يظهر الجواب عن الشبهة العبائيّة المشهورة
عرض کردم شبهه عبائيه

این شبهه عبائیه یک قسمتش مربوط به استصحاب است و یک قسمتش هم مربوط به ملاقی احد اطراف،

و کیف کان، حالا برگردیم به کلام آقاضیا، آقاضیا قدس الله نفسه ابتدائاً یک بحثی راجع به این سه مثال ایشان دارند که آیا از قبیل استصحاب کلی است یا فرد مردد، حاصلش این است:

الَّذی يقتضيه التحقيق في المقام هو أن يقال: أولاً: إنَّ صرف وجود الشيء هو القابل

ظاهراً کلمه هو حذف شده باشد

القابل للانطباق على أول وجود الشيء محضاً و إن كان قابلاً لتعلّق الحكم التكليفي و بعض الأحكام الوضعيّة الأخرى كالملكيّة.

این صرف وجود شیء یعنی صرف وجود نجاست، اگر ممکن است که بعضی از آثار

و أمّا بالنسبة إلى الطهارة و النجاسة:

یعنی ایشان می گوید آثار فرق می کند، بعضی آثار مثل ملکیت است، مثل همین مسئله مانعیت است که صرف وجودش است، حال

الاعراض الخارجيّة یعنی می گوید طهارت نجاست اعتباری صرف نیست مثل این که یک قذارتی است که در این جا پیدا شده، این

قذارت باید به ملاقی سرایت بکند، می گوید شما با استصحاب این را نمی توانید اثبات بکنید، خلاصه اشکال آقاضیا این است

فحالها حال الأعراض الخارجيّة الغير القابل لتعلّقها بالطبيعة الصرفة

بلکه وجود طبیعت نجاست کافی نیست، من دیروز هم توضیح دادم امروز هم باز عبارتی می خوانم همراه عبارت توضیح عرض می کنم.

بل لا بدّ فی عروضها علیها

اگر می خواهیم این احکام مثل طهارت و نجاست بار بشود

من ملاحظة الطبيعة فی ظرف وجودها خارجا

باید ببینیم در ظرف وجودش در خارج

و انطباقها علی الفرد

برای فرد انطباق

لأنّها من سنخ القذارات الخارجيّة المحسوبة من الأعراض الطاریة علی الموجودات الخارجيّة.

این طهارت و نجاست شرعی از قبیل همین قذارات و پلشتی و پلیدی های عرفیه اند، این اولایک مطلب

و ثانیاً: أنّ الأثر الشرعی که این به یک معنا توضیح همان اول هم هست

المصحّ لاستصحاب الشیء

آن اثری که الاثر الشرعی المصحح لاستصحاب الشیء

چون این ها استصحاب را از باب اخبار می دانند باید اثر شرعی داشته باشد، طبق تصور ما نه

تارة من لوازم وجود الشیء بنحو مفاد کان التامّة، و أخرى من لوازم وجوده بنحو مفاد کان الناقصة

اگر به نحو مفاد کان تامه باشد استصحاب جاری می شود، به نحو مفاد کان ناقصه باشد نه

دیروز من توضیح عرض کردم مراد مرحوم آقازیا از این عبارت، خوب دقت بکنید! مفاد کان تامه یعنی وجود نجاست، مفاد کان

ناقصه یعنی نجسّیة الموجود، خب مفاد کان تامه وجود نجاست. اگر اثری آمد روی وجود نجاست این جا بار می شود، مثل مانعیة

الصلوة، مانعیه الصلوة روی وجود نجاست اما ملاقات روی نجسیه الموجود، اگر موجود این شیء خارجی نجس بود و قذارت شرعی

داشت این سریان پیدا می کند به ملاقی

پس یکی اثر نجاسة الموجود است و یکی اثر یعنی وجود النجاسة است یکی مترتب می شود بر نجسیه الموجود، یا نجاسة الموجود،

این نجسیه موجود با استصحاب اثبات نمی شود، این خلاصه نظر آقازیا، مراد از مفاد کان تامه مگر تعبیر نمی کرد، همین تعبیر ما را

هم می کرد بهتر بود وجود النجاسة یا نجسیه الموجود یا نجاسة الموجود. اگر اثر بار بشود، البته ایشان مرحوم آقازیا مسئله مانعیت

صلوة را فرمودند، مانعیت بیع هم هست، من عرض کردم بعضی مثال ها را، مانعیت بیع هم همین جور است، دو تا ظرف آبگوشت

داریم می دانیم که یکیش قطره خونی توش افتاد بنا بر این که متنجسی است که لا يمكن انتفاء إلا بزوال الصورة، این هم لا يجوز

بیعه، خب شما یکی را بردارید، یکی از این دو ظرف را می خواهید بفروشید، بیعش درست است، اصلا معنای علم اجمالی همین است

اما اگر دستتان به یکی از این دو ظرف خورد نجس نمی شود، آقازیا می خواهد بین این دو تا فرق بگذارد، خلاصه حرف. تعبیر

آقازیا مفاد کان تامه و مفاد کان ناقصه، اگر اثر بار شد بر وجود نجاست در احد اطراف علم اجمالی هم بخواهد بشود، روشن است

دیگه؟ شما یکی از این کاسه ها را بخواهید بفروشید نمی توانید بفروشید، کاسه آبگوشت البته نه خود کاسه، چرا؟ چون وجود

نجاست، علم اجمالی می گوید این هم نجس است آن هم نجس است اما اگر دست شما به یکیش خورد نجس نمی شود، آقازیا می

گوید سرش این است که ملاقات مثل چی می ماند؟ مثل قذارات عرفی است یعنی این دیوار باید مثلا یک کثافتی باشد شما دست به

دیوار بزنید سرایت به دستتان بکند، می خواهد با ملاقات باید آن شیء موجود نجس باشد، این نجس که نیست، وجود نجاست است،

حالا آقازیا تعبیرش روشن شد؟ پس مفاد کان تامه وجود نجاست و مفاد کان ناقصه نجسیه الموجود، ایشان می گوید شما روی یکی

از این مثلا لباست بخورد به یکی از این کاسه ها با این لباس نمی توانید نماز بخوانید، اما این لباس نجس نمی شود، ملاقات تنجیس

نمی آورد، دو تا عباست یکیش نجس می شود، یکیش نجس شده قطعاً، شما با احدهما می توانید نماز بخوانید اما اگر دست تر به

احدهما زدید نجس نمی شود، این سرش این است که در ملاقات یک نکته دیگری دیده شده وجود یک قذارت و پلیدی در محل که

این پلیدی از محل به دست شما بخورد، با استصحاب وجود این نمی توانید اثبات بکنید اما اگر اثر بار شد بر نجاست، وجود نجاست می شود بار کرد. روشن شد؟ اصطلاحات ایشان را ما ساده می کنیم که کاملاً روشن بشود.

فمن الأول مانعیّة الحدث للصلاة أو النجاسة لها القائمة بصرف وجودها

به صرف وجود این نجاست، اضافه بفرماید مانعیت بیع، فرق هم نمی کند، مانعیت بیع هم همین قدر است، آن هم تابع است.

و من الثاني نجاسة الملاقى، فأنه من آثار كون الملاقى

این جا ملاقی هم چاپ شده، زیرش دو تا نقطه نگذاشته

من آثار كون الملاقى نجسا

این ملاقی باید نجس باشد

بحکم سرایة النجاسة من الملاقى إلى الملاقى

تا از آن عبا به دست سرایت بکند

و حينئذ بالنسبة إلى المانعيّة لا بأس باستصحاب جامع النجاسة المرددة في تطبيقه

ضمير تطبيقه به جامع

على القطعة الزائلة أو الباقية.

مراد ایشان از قطعه زائله پایین عباس است، باقیه هم بالای عبا، مانعی ندارد، شما با این عبايي که نصفش را قطعا پاک کردید نمی توانی

نماز بخوانی، این نظرش است.

و أمّا بالنسبة إلى نجاسة الملاقى فلا مجال لاستصحاب جامع محكوم بالنجاسة بنحو مفاد كان الناقصة، لأنّ النجاسة ليست من آثار

جامع القطعتين

جامع در این جا مرادشان کلی، گاهی اوقات جامع در باب علم اجمالی یعنی هر دو را جمع بکند، هر دو را جمع بکنیم که اثر دارد، مثلا فرض کنید می داند یا این عبا نجس است یا آن عبا، با دست تر به هر دو بزند، این مراد ایشان جامع نیست، مراد ایشان کلی است.

من آثار جامع القطعتین، كما تقدّم، و استصحاب نجاسة هذه القطعة الشخصية المرددة، این جا داخل فی استصحاب الفرد المردّد، و وجود نجاسة القطعتین بنحو مفاد كان التامة ليس من آثار نجاسة الملاقى، كما أشرنا كما لا يخفى، فتدبرّ فيه تعرف قدره.

که این خیلی تحقیق لطیفی بود که ما گفتیم، این هم خلاصه مطلبی که مرحوم آقای آقازیا فرمودند.

حرف آقای خوئی هم همین است که خدمتتان عرض کردم، ایشان می گوید شما علم به نجاست دارید، می توانید بگویید یک قطعه ای از این عبا نجس شده، حالا کجاست بالا پایینش را نمی دانیم، یک طرف را شستیم شک داریم در این که آن نجس از بین رفته یا نه همان را استصحاب بکنیم، حرف نائینی هم که این فرد مردد است، کلی نیست، ربطی به هویت کلی ندارد، این هم اشکال مرحوم نائینی آن هم اختیار مرحوم آقای خوئی و این هم کلام مرحوم آقای آقازیا، عرض کنم که راجع به استصحاب کلی که خب ما کلا اشکال کردیم، مرحوم نائینی می فرماید که این استصحاب کلی مبنی بر این است که کلی طبیعی در خارج وجود داشته باشد نه انتزاعی باشد، بعد آقای خوئی هم فرمود عرف این را می فهمد، عرض کردیم انصافا فهم عرفی به این معنا که بتواند برای کلی منحاذا عن الفرد تصور بکند عرفیت ندارد قطعا و لذا در همان مثال پشه و فیل که آقایان زدند که اگر چند روز گذشت که پشه بود مرده باشد شما می گویید استصحاب حیوان بکنید نه فیل، عرف نمی فهمد، تو می دانستی که، چون عرض کردم این یک نکته اساسی اختلاف ما با آقایان این ها استصحاب را تعبدا از روایت گرفتند، ما استصحاب را از سیره عقلا گرفتیم، این یک

دو: در باب استصحاب هنر اصلی ما این بود شما صورت ذهنی را نگاه بکنید، با آن صورت ذهنی تعامل بکنید، و این تعامل هم تعامل عرفی است، وقتی عرف در ذهنش هست که حیوان در این اتاق بود، حالا فرض کنید این خانه های ما که توش فیل جا نمی گیرد، حالا خانه ای که توش فیل جا بگیرد، فرض بکنید یک خانه ای که فیل هم در آن جا بگیرد، خب این مثلا اگر چهار روز گذشت می گوید

اگر پشه بود مرد، اگر فیل بود هست پس این ها می گویند فیل حیوان هست، می گوید آثار حیوان را بار کن، آثار فیل را بار نکن، این عرفیت ندارد، اگر گفت حیوان هست یعنی فیل هست، اگر پشه مرده باشد قطعا فیل است، از آن ور هم می گویند آثار فیل خب این عرفیت ندارد، آن صورت ذهنیش درست است که حیوان بود اما آن صورت ذهنیش مابین دو حیوان مشخص بود، الان اگر می خواهد تعامل بکند با صورت ذهنی تعامل می کند، اشکال ما به آقایان در این جاست، با این صورت ذهنی تعامل نکنید.

در این مثال پشه و فیل مرحوم نائینی می گوید استصحاب جاری نمی شود چون شک در مقتضی است، ما حرفمان این است که در تمام اقسام کلی از این قبیل است، حالا خوب شد ایشان شک در مقتضی را و شک در مقتضی را عرف عقلانی گرفتیم نه تعبد شرعی و توضیح دادیم حقیقت استصحاب این است که یک صورت ذهنی داریم، قابلیت بقا دارد، اگر یقین هم باقی است که جای استصحاب نیست، شما با یک ابداع آن را باقی می بینید، استصحاب این است، قابلیت، اما اگر یک صورت ذهنی باشد خود صورت فی نفسه مشوش شد آن جا دیگه جای استصحاب نیست، خود صورت مشوه است غیر از مرحله بقاء، همانی که مرحوم نائینی اسمش را شک در مقتضی گذاشته، این شک در مقتضی که مرحوم نائینی می گوید به نظر ما اختصاص به شک در مقتضی ندارد، آن صورت ذهنی اول شما خودش مشوه شد، اگر خودش مشوه شد دیگه جای استصحاب نیست، اگر تشویش داخلی شد مثل همان شک در مقتضی که مرحوم نائینی می گوید، خب حرف ما در تمام اقسام استصحاب کلی همین طور است. تشویش داخلی مثل همان مثال معروف، چراغی روشن بوده چهار ساعت گذاشته نمی دانیم نفتش چقدر بود، اگر فلان مقدار بود تا سه ساعت خاموش می شد، اگر فلان مقدار بود تا شش ساعت، حالا سر چهار ساعت استصحاب بکنیم یا نه؟ آقایان گفتند بله و مخصوصا تعبد گرفتند، نائینی می گوید نه، آقایان هم بحث کردند که مراد نائینی از شک در مقتضی، خود مرحوم نائینی هم دو سه تا معنا کرده، ما عرض کردیم آن حرف ها خیلی به ذهن ما صاف در نمی آید، مراد ما از شک در مقتضی اگر آن صورت اولی ذهنی شما خودش فی نفسه ثبات ندارد، خودش ندارد، چون آن صورت شما که چراغ روشن بود این سواد ندارد، تا سه ساعت روشن است یا شش ساعت؟ خود صورت فی نفسه گیر دارد، کاری به

مرحله ابقا دارد، این می شود شک در مقتضی، این است که ما می گوئیم عقلا این استصحاب را نمی بینند، خودش مشکل دارد، خود آن صورت اولیه مشکل دارد، وقتی صورت اولیه مشکل داشت دیگه.

این جا هم مانحن فیه همین طور است، شما می دانید یا طرف اعلی نجس است یا طرف اسفل، بعد یک طرف را شستید دیگه آن صورت اولیه خودش مشکل پیدا کرد، با شستن یک طرف خود این مشکل پیدا کرد، خود آن صورت اولیه مشکل پیدا کرد، با شستن یک طرف خود صورت اولیه مشکل پیدا کرد و مخصوصا روی مبنای ما در این جا شما اگر عبایی داشتید دو طرف داشت این جا اصلا بحث کلی معنا ندارد چون هر طرف حکمش واضح است، طرف اعلی چون طرف احتیاط بوده این نجاستش ابداعی است، ما حرف هایمان را سابقا گفتیم، گفتیم کار علم اجمالی ابداع است، وقتی می بیند یک قطره خون در یکی از این دو ظرف افتاد کل واحد نجس ابداعی، مجموعهما نجس ادراکی، این فرقی این است، و لذا در آن مسئله که اگر با یک طرف ملاقات کرد چرا نجس نمی شود؟ مرحوم آقا ضیاء آمد گفت قذارات عرفی، ما آمدم گفتیم خیر از ادله در می آید نجس ادراکی منجس است، نجس ابداعی که ذهن شما درست کرده منجس نیست، این هم جواب ما، خیلی راحت پس این عبا الان، من اصلا فکر نمی کنم شبهه باشد، روی مبنای ای که این حقیر عرض کردیم کاملا مطلب واضح است، اصلا جای شبهه ندارد، آقایان بحث های عجیب غریبی کردند، این عبائی که الان هست نه اصلا جای استصحاب فرد مرد است، نه استصحاب کلی است، من متحیرم، این دو طرف دارد، یک طرفش نجس ابداعی است و یک طرفش هم ظاهر واقعی است، این کلی یعنی چه؟ فرد مرد یعنی چه؟ اعلا عبا نجس ابداعی است، اسفل عبا هم ظاهر است، دیگه کلی یعنی چی؟ فرد مرد یعنی چی که مرحوم نائینی فرمودند؟ نجس ابداعی هم منجس نیست، ظاهر هم که منجس نیست، دست تر با هر دو ملاقات بکند نجس نمی شود، این خیلی واضح است، بله نجس ابداعی مانعیت صلوٰه دارد، این نکته اش این است نه این که مفاد کان تامه و ناقصه، اصلا ربطی به استحصای، اگر اثر مال مفاد کان تامه باشد استصحاب، استصحاب نمی خواهد اصلا، کجاش استصحاب می خواهد؟ اصلا من واقعا بعضی وقت ها متحیرم که آقایان چرا در بحث استصحاب کلی آوردند؟ این عبا، روشن شد؟ به نظر من که خیلی واضح است، اصلا آقای خوئی آخر بحث دارند و لا ندري لماذا سميت بشبهة العبائية، حالا من لا ادري لماذا

سمی بالشبهة، اصلا این مطلب شبهه ندارد، اصلا بحث کلی این جا مطرح نیست، این جا مطلب روشن شد؟ کاملاً مطلب واضح است، یک عبائی است دو طرف دارد، یک طرفش نجس ابداعی است و یک طرفش هم پاک است، خب نجس ابداعی مانع صلوة است استصحاب کلی نمی خواهد به قول آقاضیا، می گوید شما استصحاب کلی، چون اصلاً علم اجمالی که منجز است چون مانعیت صلوة را درست می کند، مانعیت بیع را درست می کند، ملاقات را درست نمی کند، آقاضیا می گوید ما استصحاب کلی کردیم پس می گوئیم نماز خواندن با این عبا اشکال دارد، این نه به خاطر استصحاب کلی، تعجب از ایشان مفاد کان تامه، این به نظر من خیلی مثال واضحی است، اصلاً جای شبهه هم نیست، متحیرم از این و این را دقت بکنید اگر در دو تا عبا بود حالا من توسعه مثال بدهم، البته آقای خوئی قطعاً آن جا هم حکم به طهارت می کرد.

پرسش: شما با فرق بین استصحاب کلی و فرد مردد مسئله را حل می کنید؟

آیت الله مددی: اصلاً این جا جای استصحاب نیست.

پرسش: فرد مردد است دیگه

آیت الله مددی: استصحاب چی را می خواهید بکنید؟ یک عبائی دارید یک طرفش احد اطراف علم اجمالی است یک نجس ابداعی، یک طرفش هم پاک، آنی که نجس ابداعی است منجس نیست، آنی هم که پاک است منجس نیست، با نجس ابداعی هم نمی شود نماز خواند، هیچی دیگه، این کجاش شبهه دارد؟ اگر این راه هایی را که ما رفته بودیم طی شده بود یک مسئله کاملاً عرفی و کاملاً واضح، من که خیلی فکر می کنم مسئله واضح است، این جای ابهام و این بحث ها و چندین صفحه بنویسند، آقای خوئی این جا را مفصل نوشتند چون جواب دو دوره مرحوم نائینی را آوردند، باز در جواب ایشان اشکال کردند، البته با این که ایشان شاگرد آقاضیا هم هستند کلام آقاضیا را نیاوردند، ما دیگه اضافه کردیم

پرسش: استاد چرا نمی فرمائید با شستن یک طرف، آن طرف از محل ابتلا خارج می شود؟

آیت الله مددی: اصلاً شک بدوی که نمی شود، هنوز نجس ابداعی است، چرا شک بدوی بشود

پرسش: مثل انائین که یک طرف چپه بشود از بین برود

آیت الله مددی: خب آن خروج از محل ابتلا هم شبهه داشت

پرسش عرف فرقی نمی گذارد بین ما لا یتصرف و ملاقی نجس،

آیت الله مددی: چرا، اگر شما علم اجمالی داشتید که یکی از دو عبا نجس است بروید توش نماز بخوانید نمازتان باطل است خب، بیع

هم همین طور، آن که اصلا روایت هم دارد، ملاقی چون سریان است، بله اگر ما ملاقی را تعبد صرف گرفتیم چرا، یعنی این برمیگردد

به استظهار ما از ادله نه به استصحاب، ما استظهار کردیم از ادله که آنی که منجس است نجس واقعی است نه نجس ابداعی، این

استظهار از ادله است اما نجس ابداعی مانع صلوٰه است، این استظهار از ادله است، سوال می کند میته با مذکی دو تا گوسفند یکیش

میته، فرمود بیبیعهما ممن یتحلها، یعنی نمی شود فروخت، پس معلوم می شود وجود نجاست ولو نجاست ابداعی مانع بیع است.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين